

## چگونگی بازتاب اندیشه‌های اصلاح طلبی و تجدد خواهی از آغاز تا انقلاب مشروطه

دکتر علی اکبر خدری زاده<sup>۱</sup>

### چکیده

ایران از سال‌های نخست قرن سیزدهم هجری قمری / نوزدهم میلادی، در پی گسترش روابط سیاسی - اقتصادی خود با کشورهای اروپایی و ورود ناخواسته به چرخه‌ی نظام سرمایه‌داری غرب، در مسیر اندیشه‌های اصلاح طلبی و تجددخواهی قرار گرفت. برخلاف بسیاری از کشورهای توسعه یافته‌ی اروپای غربی که روند نوسازی و تحول سیاسی - اقتصادی در آن‌ها به وسیله‌ی طبقه‌ی متوسط جدید آغاز شد و تداوم یافت، در دوره‌ی قاجار، به دلیل ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقتدارگرا و فقدان یک طبقه‌ی اجتماعی قدرتمند نوگرا، اصلاحات از بالا و توسط عناصر دیوان سالار اصلاح طلب، از قبیل میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا علی خان امین الدوله به انجام رسید. بر این اساس، اصلاحات مزبور ماهیتی اقتدارگرا داشت. به عبارت دیگر، اصلاحات عصر قاجار در راستای نوسازی ساختار اداری، مالی و نظامی کشور و به منظور تقویت دولت مرکزی ایران صورت گرفت. اما از آنجایی که اصلاحات مزبور موقعیت و منافع برخی از درباریان، دیوان سالاران سنتی و بخشی از عناصر قدرتمند سنتی جامعه را تضعیف می‌کرد، تداوم چنین روندی با موانع جدی روبه‌رو گردید. از سوی دیگر، ورود سیاحان و مبلغان مذهبی اروپایی به ایران، مسافرت ایرانیان به اروپا، ترجمه‌ی کتاب‌های گوناگون غربی، انتشار روزنامه و عوامل دیگر، موجب گسترش روند تجددخواهی در میان اقدار متوسط جامعه شد. از این رو به موازات اصلاحات از بالا که به وسیله‌ی دیوان

۱. گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران.

\* مسئول مکاتبه: khedrizedeh@yahoo.com

سالاران اصلاح طلب قاجار صورت گرفت، روشنفکران تجددخواه نیز به انتشار افکار خود که ملهم از اندیشه‌های اومانستی، ناسیونالیستی، لیبرالیسم، سوسیالیسم و سکولاریسم غرب بود، پرداختند. روشنفکران تجدد خواه، به دلیل استبداد قاجارها و مخالفت اقشار سنتی جامعه، در صدد ایجاد ارتباط با علمای نوگرا و آمیختگی اندیشه‌های عرفی خود با مفاهیم اسلامی برآمدند. اما ناکامی اصلاحات دوره‌ی ناصری و مظفری، مقدمات انقلاب مشروطه را رقم زد.

**واژگان کلیدی:** قاجار، اصلاح طلبی، تجددخواهی، منورالفکران، ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه

### مقدمه

ساختار فکری - فرهنگی ایران، با وجود برخورداری از تنوع و پیچیدگی فرهنگی ناشی از حضور اقلیت‌های قومی، دینی و زبانی گوناگون؛ در فرآیند تاریخی خود تحت تأثیر سه لایه‌ی فرهنگی قرار داشته است که در سامان تمدنی و هویت ملی اثر گذار بوده است. این سه لایه‌ی فرهنگی عبارت اند از: ۱. فرهنگ ایران باستان ۲. فرهنگ اسلامی ۳. فرهنگ غرب (مدرنیته).

تکوین سه لایه‌ی فرهنگ و هویت ایرانی، باعث پیدایش جریان‌های فکری و سیاسی گوناگون در ایران شده است که هر یک از آنها شیوه‌ای خاص از تفکر و زندگی را توصیه کرده و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی متناسب با خود را پدید آورده‌اند. لایه‌های اول و دوم فرهنگ ایران در کنار خرده فرهنگ‌های موجود در این سرزمین، طی تاریخ پر فراز و فرود خود موجد تحولات وسیع سیاسی - فرهنگی بوده است. به بیان دیگر، بنیان اصلی فرهنگ ایران تا پیش از مواجهه‌ی ناخواسته‌اش با تجدد (مدرنیته)، آمیخته‌ای از فرهنگ باستانی و اسلامی بوده است. اثرگذاری لایه‌های اول و دوم فرهنگ ایران در شکل دهی به ماهیت فکری و تمدنی ایرانیان واقعیتی اجتناب ناپذیر به نظر می‌آید. بررسی ابعاد گوناگون فرهنگ ایران در فرآیند تاریخی اش نیازمند مطالعه‌ی مستقلی است که

خارج از اهداف این مقاله می باشد. لایه سوم هویت فرهنگی ایران، در پی شکست ایران در جنگ با روسیه و نیز تماس مستقیم نخبگان سیاسی با جنبه های نظری - و لو به اختصار - و عملی تجدد (مدرنیته و مدرنیزاسیون) به دست آمد. ورود اندیشه های اصلاح طلبی و تجدد خواهی به ایران، سرآغاز تحولات وسیع سیاسی - اجتماعی بود که به انقلاب مشروطه منجر شد.

### اصلاح طلبی و تجدد خواهی از آغاز تا انقلاب مشروطه

نخستین سال های سده ی سیزده هجری قمری / نوزده میلادی - مقارن با شکست ایران در جنگ با روسیه - را، با اندکی تسامح، می توان سرآغاز ورود تجدد به ایران دانست. تجدد جریان تاریخی - فلسفی به هم پیوسته ای است که در قلمرو اندیشه ی انسان محوری تبلور یافته است. به بیان دیگر، هسته ی مرکزی تجدد، انسان مداری است. در چنین مفهومی، نه عالم ملکوت، بلکه جهان ناسوت جولانگاه خرد کنجکاو بشر است. حقیقت نه مکاشفه ای الهامی، که اکتسابی است و حقایق نه از سوی ذات الهی به دل انسان راه می یابد بلکه حقایق متکثر بر خاسته از واقعیت های ملموس و مشهود است که از راه مشاهده و تجربه به عقل انسان می رسد. لذا تجدد منادی نوعی فردگرایی خردگرا، چشم مدار و تجربی است که در عرصه ی اقتصاد با نظام سرمایه داری همراه می شود و شهرنشینی و شهروندی، مرکز اقتصاد، سیاست، تفکر و نیز محل تجمع انسان های جدید است. در عرصه ی دین، کاستن از دامنه ی شمول و نفوذ دین در حوزه های حیات اجتماعی و تنزلش به رابطه ی فردی و خصوصی میان انسان و آفریدگار اوست. بر این اساس، در کانون اندیشه ی تجدد، مفهوم نویی از مشروعیت است. در این مفهوم تنها دولت، قانون و نهادهای اجتماعی برخاسته از اراده ی عمومی و حاکمیت ملی مشروع اند. حقانیت حکومت دیگر ابلاغی، الهامی یا موروثی نیست، ریشه اش لاجرم نوعی قرارداد اجتماعی است. انسان متجدد دارای حقوق طبیعی و تفکیک ناپذیر به شمار می رود که حق حاکمیت و آزادی اندیشه و تفکر و

تجمع، از جمله‌ی این حقوق‌اند. متفکران سیاسی تجدد، حراست از این حقوق را در گرو جلوگیری از استبداد سیاسی می‌دانند و کارآمدترین راه جلوگیری از استبداد را تفکیک قوا می‌شمرند. جدایی دین از سیاست و عرفی شدن عرصه‌های هنر و تفکر از اجزای اساسی تجدد است. در یک کلام، سیاست عرصه‌ای عمومی می‌شود. البته این عمومی شدن، مرادف برابری اقتصادی یا اجتماعی نیست، بلکه تصمیم‌گیری سیاسی را صرفاً از انحصار نجبا و روحانیان و سلاطین بیرون می‌آورد و در اختیار اراده‌ی عمومی قرارش می‌دهد (میلانی، ۱۳۷۸، ۱۷۷-۱۷۹). بنا بر این، تجدد حائز ابعاد فکری - فلسفی (فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی)، مادی (فن آوری)، اقتصادی، ادبی و زیبایی‌شناختی است. واژه‌ی تجدد در زبان فارسی، هم معادل با مدرنیت (جنبه‌ی فلسفی و فرهنگی غرب) و هم برابر با مدرنیسم (بعد مادی تمدن غرب) به کار رفته است. به بیان دیگر، در اغلب منابع عصر قاجار، واژه‌ی تجدد معادل با مدرنیت و مدرنیسم کاربرد یافته است.

همان‌طور که گفته شد، تجدد (مدرنیته) در غرب حائز دو جنبه‌ی نظری (فلسفی) و عملی (عینی و مادی) است. آشنایی دیوان سالاران اصلاح طلب قاجار با مدرنیته، بیش از آن‌که با لایه‌ی زیرین آن یعنی لایه‌ی فکری - فلسفی باشد، مبتنی بر لایه‌ی بالایی آن یعنی لایه‌ی مادی و عینی بوده است. دلیل اصلی این امر را شاید بتوان شکست ایران در جنگ با روسیه و عقب ماندگی عمیق تمدنی (علمی، صنعتی و اقتصادی) ایران در عصر قاجار دانست. به بیان دیگر، در آغازین رویارویی‌های ایران و غرب، جنبه‌های مادی تجدد بیش از ابعاد فکری و فلسفی آن خودنمایی کرد. در یک کلام، دیوان سالاران اصلاح طلب قاجار یگانه راه نجات ایران را اقتباس تجدد - با رویکرد مادی و عینی آن - و به بیان دیگر، "نوسازی تدافعی" می‌دانستند.

با آن‌که در رویارویی اولیه‌ی ایرانیان با مدرنیته، بیشترین توجه متفکران جامعه به جنبه‌های مادی تجدد (نظامی و صنعتی) معطوف بود، در حوزه‌ی اجتماعی - سیاسی نیز توجه و کنجکاوی وجود داشت. به بیان دیگر، اغلب روشنفکران نسل اول و نخبگان

فکری - سیاسی عصر قاجار، در مواجهه با تمدن جدید غرب هم با جنبه‌ی علمی - فن آورانه، و هم با جنبه‌ی نظری - فلسفی (انسان مداری، قانون، آزادی، دموکراسی و حقوق مردم) آشنایی یافتند. عبداللطیف شوشتری اگرچه با فکر فلسفی غرب چندان آشنا نبود، لیکن ضمن برشمردن دستاوردهای تمدنی غرب، به ستایش از دموکراسی انگلستان می‌پردازد. برابری مردم در برابر قانون، مسلوب الاختیار بودن پادشاه، بنیاد نهادن خانه‌ی عالی در پایتخت به نام شوری و خانه‌ی مشورت، حق رعایای بلد و بلوک تمامی قلمرو، بر انتخاب نماینده‌ی شایسته و فرستادن او به لندن برای انجام دادن کارها به مشورت همگی؛ از جمله موضوعاتی است که وی در مورد بنیان دموکراسی غرب مورد کاوش قرار داده است (شوشتری، ۱۲۹۴: ۲۹۴-۳۱۶، حائری، ۱۳۶۷: ۲۷۲-۲۷۶). میرزا صالح، که عباس میرزا او را در سال ۱۲۳۲ هجری قمری/ ۱۱۹۴ هجری شمسی برای تحصیل زبان به انگلستان فرستاده بود، توجه وافری نسبت به آزادی مردم، مجلس عوام و دموکراسی آن کشور نمود (آدمیت، ۱۳۴۰: ۳۰). تجلی عینی تجددگرایی عصر قاجار به اختصار در مراحل پنج گانه‌ی اصلاحات از بالا (نوسازی اقتدارگرا) و تکاپوی فکری - فرهنگی روشنفکران تجدد خواه نسل اول تبلور یافته است. بر این اساس، پدیده‌ی اصلاح طلبی و تجدد گرایی در ایران - صرف نظر از ابعاد گوناگون اجتماعی و فرهنگی آن - از دو جنبه قابل بررسی است: الف. اصلاحات از بالا ب. تکاپوی فکری تجدد خواهی.

**الف. اصلاحات از بالا (نوسازی اقتدارگرا).** اصلاحات عصر قاجار به عنوان پدیده‌ای نوظهور، در پی شکست ایران در جنگ با روسیه و گسترش روابط ایران با کشورهای اروپایی مطرح شد. به بیان دیگر، شکست ایران در جنگ با روسیه و توسعه‌ی روابط ایران با غرب، معضلات فراوان سیاسی - اجتماعی کشور را که از سالیان گذشته آغاز شده اما همچنان پنهان باقی مانده بود، آشکار نمود و این امر موجب شد تا برای نخستین بار موضوع اصلاحات از سوی دیوان سالاران اصلاح طلب قاجار مطرح شود.

اصلاحات مزبور (نوسازی اقتدارگرا) به رغم اهمیت بسیاری که در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران دوره قاجار داشت - و هرگز نمی توان پیامدهای مهم آن را انکار کرد - لیکن به دلیل آن که از سوی برخی از رجال تجددخواه حکومت قاجار و دیوان سالاران اصلاح طلب مطرح شد و هدف اصلی آن پایان دادن به بحران های موجود، و تحکیم سیاسی حکومت قاجار بود، به عنوان نوسازی اقتدارگرا خوانده شده است. مهم ترین ویژگی نوسازی اقتدارگرا، اصلاح ساختار دیوان سالاری و بهبود نظام اقتصادی به منظور تقویت حاکمیت سیاسی است. در این روش، ماهیت نظام سیاسی - اجتماعی اقتدارگرای قاجار دست نخورده باقی ماند و صرفاً تغییراتی در شیوه ی کشورداری و اوضاع مالی دولت به وجود آمد. بر این اساس، دیوان سالاران نوگرای قاجار، برای نخستین بار پیشگام اصلاحات در تشکیلات اداری آذربایجان شدند. با وجود آن که اصلاح دستگاه های دولتی آذربایجان پیش از شروع جنگ های ایران و روس آغاز شده بود، لیکن شکست ایران در جنگ، ضعف و ناتوانی ایران در برابر کشورهای اروپایی را آشکار و ضرورت انجام اصلاحات را مطرح نمود. بنا بر این، اصلاح تشکیلات نظامی و قشون ایلی به مثابه ی یگانه راه حل ممکن برای خاتمه دادن به بحران های موجود و اقتدار بخشیدن به حکومت قاجار، مورد توجه دیوان سالاران نوگرا قرار گرفت. از همین رو، ضرورت انجام گرفتن اصلاحات و طرح اندیشه ی اصلاح طلبی در ایران که توأم با اقتدارگرایی بود، نخستین بار از سوی عناصر دیوان سالار مطرح گردید. در مجموع، اصلاحات عصر قاجار را می توان به پنج مرحله تقسیم کرد:

۱. **اصلاحات عباس میرزا**. دوره ی اول اصلاحات، مقارن جنگ اول ایران و روسیه (۱۲۱۸ ۱۲۲۸ هـ ق) آغاز و در سال ۱۲۵۱ هـ ق با قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی به پایان رسید. در این مرحله، اصلاحات (نوسازی) عمدتاً در زمینه ی اصلاح قشون ایلی و تشکیل ارتش مدرن و مجهز به سلاح های جدید و تشکیلات دیوان سالاری بود. اصلاحات این دوره شباهت به اصلاحات محمدعلی پاشا در مصر و تنظیمات عثمانی

داشت. پایه گذار اصلاحات، عباس میرزا پسر و ولیعهد فتحعلی شاه بود که در سال ۱۲۱۳ هـ ق روانه‌ی آذربایجان شد و عهده دار حکومت آن ایالت گردید. از آن تاریخ به بعد آذربایجان ولیعهدنشین حکومت قاجار، شد. سپس میرزا عیسی فراهانی، مجرب ترین عنصر دیوان سالاری قاجار، به وزارت عباس میرزا انتخاب و به همراه وی روانه‌ی آذربایجان گردید (اجلالی، ۱۳۷۳: ۶۰-۶۵).

استقرار عباس میرزا و میرزا عیسی فراهانی در تبریز، تحول مهمی در تاریخ ایران و حیات سیاسی حکومت قاجار به وجود آورد. زیرا آذربایجان، ایالتی بود که بیش از هر منطقه‌ی دیگر در ایران در مجاورت تمدن و فرهنگ اروپایی قرار داشت و زودتر از جاهای دیگر تحت تأثیر مظاهر مادی و معنوی آن تمدن قرار گرفته بود. آذربایجان حائز منابع سرشاری از ثروت بود و بازارهای پررونقی داشت. بخش اعظم واردات ایران از راه آذربایجان انجام می‌گرفت. عباس میرزا در آذربایجان، اصلاحات قضایی به وجود آورد و به همین منظور در تبریز "دیوانخانه" (عالی ترین مرجع قضایی را تأسیس کرد و قضات تابع آن را در سایر شهرهای آذربایجان به کار گماشت. ارزیابی‌های مالیاتی نیز برای تصویب نهایی به این دیوانخانه ارائه می‌شد. عباس میرزا به اقلیت‌های دینی توجه خاص مبذول داشت و تلاش کرد با همکاری علما، حقوقی را که شریعت برای آن‌ها در نظر گرفته بود تأمین کند. شخصیت عباس میرزا و کارایی میرزا عیسی، همه چیز را برای اصلاح تشکیلات نظامی و دیوانی فراهم کرد. خاندان فراهانی سابقه‌ی انجام دادن اصلاحات دیوانی در دوره‌ی زندیه را دارا بود؛ اما اصلاحات آنان در دوره‌ی زندیه به شکست انجامید. زیرا لازمه‌ی موفقیت اصلاحات، وجود حکومتی مقتدر و بسیار متمرکز بود (همان: ۶۵-۶۷).

از اقدامات دیگر عباس میرزا، استخدام کارشناس و متخصص از اروپا و اعزام محصل به خارج از کشور بود. در طی جنگ های دوره‌ی اوّل ایران و روس، در سال ۱۲۲۲ هجری قمری/ ۱۸۰۷ میلادی، عهدنامه "فینکشتاین" بین ایران و فرانسه به امضا

رسید. یکی از پیامد های این عهدنامه، ورود هیئت ۷۰ نفری از متخصصان و کارشناسان نظامی و فنی فرانسوی به سرپرستی سر تیب گاردان به ایران بود. فرانسویان به تعلیم و تجهیز سپاهیان قاجار و ساختن عراده های توپ در شهرهای تبریز، تهران و اصفهان پرداختند. به هنگام اقامت هیئت فرانسوی، قول و قرارهایی میان عباس میرزا و سر تیب گاردان برای اعزام محصلان ایرانی به فرانسه صورت پذیرفت؛ اما پس از انعقاد عهدنامه‌ی "تیلست" بین فرانسه و روسیه و شکست مأموریت گاردان، موضوع اعزام محصلان ایرانی به فرانسه منتفی شد. خروج هیئت فرانسوی و اعزام نشدن محصلان ایرانی، ضربه‌ی سختی بر دستگاه دیوانی آذربایجان وارد آورد و جریان اصلاحات را کند کرد. سپس دولت انگلستان پیشنهاد انعقاد قرارداد جدیدی با ایران و اعزام محصلان ایرانی به انگلستان را مطرح نمود.

در سال ۱۲۲۶ هجری قمری، دو سال پس از انعقاد قرارداد مجمل (۱۲۲۴ هـ ق/۱۸۰۹م) دستگاه دولتی آذربایجان دو تن از محصلان ایرانی را برای فراگیری برخی از فنون و مهارت های مورد نیاز به انگلستان اعزام داشت. آن دو تن از جوانان اعیان آذربایجان، یکی به نام کاظم پسر نقاش باشی عباس میرزا و دیگری میرزا حاجی بابا افشار پسر یکی از صاحب منصبان آذربایجان برای تحصیل نقاشی و علم طب و دارو سازی به همراه سرهارفورد جونز راهی انگلستان شدند. چهار سال بعد، پنج تن محصل دیگر به لندن روانه شدند که در رأس آنان میرزا جعفر، از اعضای خاندان فراهانی و از منشیان برجسته‌ی تشکیلات دیوانی آذربایجان، قرار داشت. هیئت محصلان ایرانی در مدت اقامت خود در انگلستان با مظاهر مادی و معنوی تمدن اروپا آشنا شدند (همان: ۶۷-۶۸).

هر چند اعزام محصل به اروپا به منظور کسب مهارت های فنی و دانش و علوم، نتایج مثبتی به همراه داشت، اما به دلیل تداوم ساختار استبدادی حکومتی قاجار و مخالفت عناصر دیوان سالار سنتی اقتدارگرا با هرگونه اصلاحی که مغایر با منافع آنان بود، این امر نتوانست ساختار سیاسی- فرهنگی ایران را به طور کامل دگرگون سازد. پس از

درگذشت میرزا عیسی فراهانی (ذی‌قعدة ۱۲۳۷ هـ.ق) رهبری دستگاه دیوانی آذربایجان بر عهده‌ی پسر وی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی گذاشته شد و تا پایان سلطنت فتحعلی شاه بر این سمت باقی بود. درگذشت نا منتظره‌ی عباس میرزا، تداوم روند اصلاحات را با مشکل جدی مواجه نمود. در دوره سلطنت محمدشاه، تداخل اختیارات قائم مقام و شاه باعث بحران عمیق در حکومت قاجار شد. سرانجام محمدشاه به منظور تقویت و تثبیت سلطنت خود، دستور قتل میرزا ابوالقاسم را صادر کرد. هنگام طرح قتل قائم مقام، محمدشاه گفته بود که اول قلم و قرطاس را از قائم مقام بگیرند، تا وی عریضه ننویسد چرا که "سحری در بنان و اعجازی در بیان" وی وجود دارد (سپهر، ۱۳۳۷: ۱/۳۳۳).

محمدشاه پس از قتل قائم مقام، برای ادامه‌ی سلطنت خویش، به صدراعظمی احتیاج داشت که هیچ‌گونه وابستگی به شاهزادگان پیشین و تشکیلات دیوانی وابسته به آنان نداشته باشد. در نتیجه، میرزا عباس آقاسی معلم دوران کودکی خود را برگزید. این صدراعظم از پیشینه‌ی خانوادگی سرشناس و یا از سابقه‌ی دیوانی برخوردار نبود. میرزا آقاسی که مورد اعتماد کامل شاه بود و او را قطب آسمان شریعت و طریقت می‌دانست (همان: ۴۷۲) از اختیارات وسیعی برخوردار شد و بر شاهزادگان بی‌شمار قاجار مسلط گردید و در رأس تشکیلات دیوانی قاجار قرار گرفت. ارجحیتی که شاه و آقاسی برای صوفیه قائل بودند، سبب بیزاری علمای شیعه از حکومت قاجار شد. آقاسی در شرایطی به مقام صدراعظمی دست یافت که جامعه‌ی ایران تحت تأثیر بحران‌های اقتصادی ناشی از شکست ایران در جنگ با روسیه بود. او برخلاف دیوان سالاران تجدد خواه آذربایجان و شخص قائم مقام، مشکل مملکت را ناشی از متحول نشدن ساختار دیوانی کشور نمی‌دانست، بلکه بر این باور بود که مشکل اصلی مملکت خرابی وضع کشاورزی و فقدان عمران و آبادانی است. از این رو تمام سعی و تلاش خود را به حفر قنات‌ها و عمران و آبادانی روستاها معطوف نمود. از اقدامات دیگر وی، تقویت صنایع

نظامی کشور بود. در پی درگذشت محمدشاه (۶ شوال ۱۲۶۴ هـ.ق)، موقعیت سیاسی آقاسی نیز متزلزل گشت. تا پیش از آمدن ناصرالدین شاه به تهران و جلوس به تخت سلطنت، آقاسی بنا به وصیت محمدشاه، درصدد برآمد زمام امور مملکت را به پسرش عباس میرزا واگذار کند؛ اما مخالفت دشمنان قدیم صدراعظم باعث شد تا درباریان به رهبری مهد علیا مادر ولیعهد، بر ضد آقاسی اقدام کنند. مخالفان وی نه تنها اقدام به برکناری وی از مقام صدارت کردند، بلکه درصدد قتل وی نیز برآمدند؛ تا جایی که منزل او غارت شد و خود وی از بیم جان به حرم شاه عبدالعظیم رفت و در آن جا بست نشست. اما پس از مدتی با موافقت ناصرالدین شاه از ایران خارج شد و به عتبات عالیات رفت و در ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ هجری قمری، در همان جا درگذشت (اجلالی، همان: ۷۱-۷۷؛ لمبتون، ۱۳۷۵: ۳۹).

**۲. اصلاحات امیر کبیر.** دوره ی دوم اصلاحات اقتدارگرایانه ی عصر قاجار، با صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۴-۱۲۶۸ هـ.ق) صدر اعظم ناصرالدین شاه، آغاز و پس از عزل و کشته شدن وی، به پایان رسید. انتصاب میرزا تقی خان فراهانی به مقام صدارت پس از درگذشت محمدشاه و در پی اثبات مهارت و شایستگی او به هنگام تدارک مقدمات سفر ولیعهد ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران انجام پذیرفت. در این زمان نصیرالملک، وزیر ولیعهد، به دلیل ناتوانی مالی قادر به فراهم کردن مقدمات سفر ناصرالدین میرزا نبود، ولی میرزا تقی خان توانست به خوبی از پس این کار برآید. بر اساس برخی از منابع، از کنسول روس مبلغ صد هزار تومان برای سفر ولیعهد قرض گرفت (خورموجی، ۱۳۴۴: ۴۵). در پاسخ به این اقدام، ناصرالدین شاه در ۲۲ ذی قعدة ۱۲۶۴ هجری قمری، میرزا تقی خان را به مقام صدارت برگزید و به وی لقب اتابک اعظم داد (آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۲).

میرزا تقی خان در اصل از ده هزاوه از روستاهای فراهان اراک بود. پدر وی کربلایی محمد قربان به دلیل مجاورت روستای مهرآباد (خاستگاه خاندان قائم مقام) با هزاوه، به

خدمت عیسی خان فراهانی درآمد و در دستگاه وی سمت آشپزی یافت و بعدها در دوره ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، ناظر آشپزخانه شد. سال تولد وی بین سال های ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۴ هجری قمری نوشته شده است. میرزا تقی خان از کارگزاران برجسته ی دستگاه دیوانی آذربایجان بود و سمت منشی اول عیسی خان را بر عهده داشت. پس از درگذشت عیسی خان، در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام به کار نویسندگی پرداخت. بعد از قتل قائم مقام، به خدمت محمدخان زنگنه امیر لشکر آذربایجان درآمد. در سال ۱۲۵۸ هجری قمری در دوره ی صدارت میرزا آقاسی، میرزا تقی خان به جای میرزا جعفر مهندس باشی برای انجام گرفتن مذاکرات سیاسی در مورد حل اختلافات مرزی میان ایران و عثمانی به ارزنه الروم رفت. موفقیت او در ارزنه الروم تأثیر بسزایی در پیشرفت و ترقی وی در دستگاه دیوانی داشت. سفر وی به همراه هیئت اعزامی به روسیه به سرپرستی خسرو میرزا، در شکل گیری شخصیت سیاسی اش بسیار مؤثر بود (همان، ۲۲۲-۲۸۸).

از آن جایی که محور اصلی اصلاحات امیرکبیر مبتنی بر اقتدار دولت مرکزی ایران بود، در این راستا دست به اقدامات مؤثری زد. در آغاز تمامی شورش های داخلی، از جمله شورش سالار در خراسان، طغیان رؤسای ایلات در فارس و بختیاری و حرکت سید علی محمد باب و پیروانش را سرکوب کرد. سپس در زمینه ی اصلاح امور مالی نیز اقدامات مهمی انجام داد؛ از جمله، وصول مالیات های عقب افتاده، حذف مستمری های گزاف درباریان، اتخاذ اصل صرفه جویی در هزینه ها و ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه های کشور (برای آگاهی بیشتر ر.ک: همان، ۳۷۸-۳۹۹). همچنین به اصلاح وضعیت نظامی، توسعه ی صنعتی نظیر تأسیس کارخانه ی تصفیه ی شکر و قند سازی در مازندران، و بلورسازی در تهران و اصفهان و قم، و کاغذ سازی در تهران، و حریر بافی در کاشان، و تهیه ی ماهوت و چلوار و کارخانه ی نخ ریسی، و اعزام صنعتگران و کارگران فنی به کشورهای اروپایی برای کارآموزی، و تشویق صنعتگران داخلی، همت گماشت (اجاللی، همان: ۸۴؛ آدمیت، همان: ۳۰۷-۳۱۵؛ ۴۲۳-۴۳۳).

امیرکبیر با حفظ بنیادهای دینی، خواهان انجام گرفتن اصلاحات اجتماعی بود و از همین رو به روحانیانی روی خوش نشان داد که در جهت تضعیف دستگاه های دولتی اقدامی نمی کردند. او تا آنجا با احکام شرع موافق بود که در راستای نظم و امنیت عمومی باشد. حتی اعدام علی محمد باب به منظور پایان دادن به هرج و مرج و ایجاد امنیت در مملکت بود (اجلالی، همان: ۸۵). امیرکبیر اصلاحات مهمی را، در دستگاه های دیوانی و نظامی انجام داد؛ اما در نهایت با قتل وی اصلاحات او ناتمام ماند. ناکامی اصلاحات وی از آنجا آغاز شد که قدرت و اختیارات او با قدرت و منافع شاه تداخل پیدا کرد. به همین دلیل، تقویت قدرت صدراعظم نه تنها به منزله ی تقویت قدرت سلطنت نبود، بلکه اوج گیری قدرت صدراعظم تهدید و خطر جدی برای سلطنت محسوب می شد. در نتیجه ی یگانه راه خلاصی شاه از این بحران، احیای سنت دیرینه ی وزیرکشی بود (خورموجی، همان: ۱۰۵). سرانجام امیر به قریه ی فین کاشان تبعید شد و در ۱۸ ربیع الاول سال ۱۲۶۸ هجری قمری به وسیله ی حاج علی خان فراشباشی به قتل رسید (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: هدایت، ۱۳۳۸: ۶۹۶-۱۰/۷۹۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۴۰).

با عزل امیرکبیر، در ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری، میرزا آقاخان نوری به صدارت برگزیده شد. ناصرالدین شاه که سلطنت خود را با درایت امیرکبیر تحکیم بخشیده بود، با عزل امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری و وابستگان وی را در مناصب و مشاغل مهم دیوانی گمارشت. وی صدر اعظمی مطیع و پیرو روش های حکومتی قدیم و دیوان سالاری سنتی بود. در واقع، با انتصاب آقاخان به صدارت، روند اصلاحات متوقف گردید و روش های دیوان سالاری جدید به فراموشی سپرده شد.

در دوره ی صدارت میرزا آقاخان نوری، اختلافات میان حکومت قاجار و امرای محلی افغان در منطقه ی هرات، که از دوره ی فتحعلی شاه آغاز شده و در دوره ی محمد شاه به اوج خود رسیده بود، با دخالت انگلستان وارد مرحله ی تازه ای شد. در سال ۱۲۷۳ هجری

قمری، سپاه ایران به فرماندهی مراد میرزا حسام السلطنه هرات را فتح کرد. در پی تصرف هرات، بخش هایی از مناطق جنوب ایران به اشغال نیروهای انگلستان درآمد. در نتیجه، حکومت قاجار مجبور به پذیرش شرایط صلح پیشنهادی از سوی انگلستان شد. سپس فرخ خان کاشی (امین الملک) به نمایندگی، دولت ایران به پاریس رفت و با وساطت فرانسه، "معاهده ی پاریس" در ۷ رجب سال ۱۲۷۳ هجری قمری / سپتامبر سال ۱۸۵۸ میلادی، بین ایران و انگلستان به امضا رسید. به موجب این معاهده، هرات از ایران جدا گردید و حکومت قاجار مجبور شد از تمام دعاوی خود در مورد هرات چشم پوشی کند (برای آگاهی بیشتر، رک: ساسانی، بی تا، ۱-۵۸).

با امضای معاهده ی پاریس (۱۲۷۵ هـ.ق)، میرزا آقاخان نوری که مسئول اصلی شکست ایران قلمداد شده بود، از مقام صدارت عزل گردید و پس از تبعید به شهرهای مختلف، سرانجام در ۱۲ شوال سال ۱۲۸۱ هجری قمری در ۵۹ سالگی در قم درگذشت و جنازه اش به کربلا انتقال یافت و در آن جا دفن شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۴۱).

با عزل میرزا آقاخان، به تدریج تغییراتی در دستگاه دیوان سالاری به وجود آمد و شیوه های جدید جایگزین روش های دیوان سالاری سنتی گردید. ناصرالدین شاه در فرمان عزل میرزا آقاخان نوری به این موضوع اشاره کرد و نوشت: "جناب صدراعظم، شما امورات دولتی را به عهده گرفتید و احدی را شریک و سهم خود قرار نمی دادید، معلوم شد که قوه ی یک شخص شما از عهده ی جمیع خدمات ما بر نمی آید. در این بین خبط ها و خطاها اتفاق افتاد و کم کم امورات دولت معوق ماند" (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۷).

**۳. اصلاحات دیوانی ناصرالدین شاه.** اصلاحات دوره ی سوم (۱۲۷۵-۱۲۷۸ هـ.ق) در پی توقف اصلاحات دوره ی امیرکبیر و بحرانی تر شدن اوضاع عمومی مملکت آغاز شد. در این مرحله نیز اصلاحات تازه ای در دستگاه دیوان سالاری قاجار ایجاد شد. شورای دولتی در سال ۱۲۷۵ هجری قمری به نام "مجلس دربار اعظم" یا "دارالشورای

کبرای دولتی" با عضویت صدراعظم، وزیران، شاهزادگان بزرگ، و چند تن از رجال و اعیان تشکیل شد تا در باب اجرای اموری که دستور آن از طرف شاه صادر می‌شد، مشورت کنند. اما بدیهی است که این مجلس فقط با امور و مسائلی موافقت می‌کرد که اراده‌ی شاه به آن‌ها تعلق گرفته بود (امین الدوله، ۱۳۷۰: ۳۷). به بیان بهتر، شورای مزبور در اصل مجری اوامر و دستورهای ناصرالدین شاه بود و طرح مسائل در شورا به صورتی بود که تمایل شاه به تصویب آن کاملاً نمودار بود و شورا را مکلف می‌کرد که آن را به تصویب برساند.

در این دوره مجلس دیگری نیز به نام "مجلس تحقیق" تشکیل یافت، لیکن هیچ تغییری در ماهیت حاکمیت اقتدارگرایی قاجار داده نشد. اعضای این مجلس از سوی شورای کبرای دولتی تعیین می‌شد و وظیفه‌ی اصلی آن، تحقیق و بررسی مسائل و معضلات مختلف کشور و ارائه‌ی گزارش به شورای دولتی بود (همان: ۴۸). چندی بعد ناصرالدین شاه تغییراتی در ترکیب اعضای دارالشورای دولتی داد و از افرادی در این شورا استفاده کرد که کمتر درگیر مسائل اجرایی مملکت بودند، تا بتوانند بدون ترس و واهمه نواقص کارها را بیان دارند. همچنین در سال ۱۲۹۸ هجری قمری طی فرمانی بر اختیارات مجلس افزود و در آن فرمان تصریح کرد که آنچه را مجلس تصویب کند، شاه رد نخواهد کرد (هدایت، ۱۳۳۸: ۱۰/۱۹۵). دارالشورای کبری با اعضای جدید و به مدیریت امین الملک فعالیت خود را آغاز کرد، لیکن مانند مجلس سابق صورت ظاهر مجلس شورا را حفظ کرد و در واقع از انجام هرگونه اقدام اساسی و مهم به حال مملکت ناتوان بود.

همزمان با تشکیل "دارالشورای کبرای دولتی"، وزارتخانه‌های جدید نیز فعالیت خود را آغاز کردند. وزیرانی که در رأس این وزارتخانه‌ها قرار گرفتند، هر کدام وابسته به یکی از دو جناح سنتی و یا تجدیدخواه دیوان سالاری قاجار بودند. در مجموع، دو جریان عمده در تشکیلات دیوان سالاری قاجار وجود داشت که به رقابت جدی با یکدیگر می‌

پرداختند. جریان اول، عناصر دیوان سالار سنتی وابسته به روش های حکومتی قدیم و مخالف با هرگونه نوآوری و اقتباس از فرهنگ و تمدن غرب بودند و تصور آنها بر این بود که هرگونه تغییری در ساختار حکومتی قاجار موجب تهدید مقام و موقعیت سلطنت قاجار و تزلزل منافع آنان خواهد شد؛ در نتیجه، با هرگونه اصلاحاتی به مبارزه بر می خاستند و شاه را از تداوم اصلاحات باز می داشتند. جریان دوم، دیوان سالاران اصلاح طلب قاجار را شامل می شد که جزو تحصیل کرده های ایرانی در کشورهای اروپایی و یا عهده دار مقام سفارت یا مأموریت سیاسی در خارج از کشور بودند و به تأسی از مظاهر تمدن غرب، به ویژه نظام های مقتدر سیاسی- اقتصادی اروپایی و پیشرفت های علمی، فنی و نظامی آنها، به این باور رسیده بودند که دیگر نظام کهنه و سنتی قاجار به اتخاذ روش های ایلی و دیوان سالاری سنتی قادر به ادامه ی حیات نخواهد بود. دو جریان مزبور، اگرچه در شیوه ی مملکت داری تفاوت های بارزی با یکدیگر داشتند، لیکن در تداوم ماهیت حاکمیت اقتدارگرایی قاجار هم نظر بودند. بنابراین تنها وجه تمایز این دو جریان در این نکته ی اساسی نهفته بود که دیوان سالاران اصلاح طلب، برخلاف دیوان سالاران اقتدارگرایی سنتی، از شیوه های جدید کشورداری حمایت می کردند و هدف نهایی آنان برقراری یک نظام سیاسی مقتدر مدرن بود. بدیهی است در چنین دیدگاهی، چیزی به نام توسعه ی سیاسی مطرح نبود و مفاهیمی چون آزادی و حقوق شهروندی و نظایر آن، هیچ جایگاهی نداشتند.

اصلاحات مرحله ی سوم، با گذشت زمان توسعه یافت و نهاد های جدیدی از جمله "مجلس مصلحت خانه" یا "مشورت خانه عامه دولتی" نیز تشکیل یافت. این مجلس در سال ۱۲۷۶ هجری قمری / ۱۸۵۹ میلادی، به فرمان ناصرالدین شاه ایجاد گردید و متعاقب آن، دستور تدوین کتابچه ای موسوم به "کتابچه قواعد" از سوی شاه صادر شد. وظیفه ی اصلی مجلس مصلحت خانه، ارائه ی راهکار مناسب به هیئت وزرا و دارالشورای دولتی برای تصویب و اجرا بود. در فرمان شاه نیز بر این نکته تأکید شده است. این مجلس بجز

دخالت در امور سیاسی، حق اظهار نظر در مورد سایر مسایل مملکتی را دارا بود؛ از جمله "ترویج تجارت، تکثیر زراعت، وضع قوانین ممدوحه، رفع عادات مذمومه، انتشار علوم، اختراع صنایع، راه انداختن معادن، ساختن راه ها، ...تقلیل مخارج، اشاعه دلایل عدل و انصاف و رفع بواعث ظلم و اجحاف و ازدیاد نفوس خلایق و حفظ صحت آنها" (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۱/۱۵۱؛ آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۷۴).

در این مرحله از اصلاحات، بحران های اجتماعی فزاینده، به خصوص قحطی و کمبود نان در سال ۱۲۷۷ هجری قمری، باعث تشدید معضلات و شورش مردم در تهران شد. علاوه بر قحطی و گرسنگی، بیماری وبا نیز بلای جان مردم شد. گزارش یکی از دیپلمات های انگلیسی در تهران بخوبی بیانگر وخامت اوضاع پایتخت در این روزهاست. در گزارش مزبور آمده است: "مردم پایتخت از بی نانی پریشان حال بودند ... غله به شهر نمی رسید ... روز هفدهم شعبان [۱۸۶۰/۱۲۷۷] شاه از شکار باز می گشت که انبوه چند هزار نفری زنان جلوی او را گرفتند. نان می خواستند و پیش چشم شاه دکان نانویی را چپاول کردند ... روز بعد آشوب از نو برخاست ..." (آدمیت، ۱۳۵۱: ۷۸).

در چنین وضعیتی، مخالفان اصلاحات نهایت بهره را بردند و شاه را متقاعد نمودند که علت اصلی شورش و ناآرامی ها، اصلاحات جدیدی است که موجبات ناتوانی دولت را فراهم کرده است. سرانجام آن که موفق شدند جریان اصلاحات را به بن بست بکشانند. بنا بر این، اصلاحات مزبور که از پشتوانه ی مردمی برخوردار نبود و صرفاً بنا به توصیه های برخی از عناصر دیوان سالار و موافقت ناصرالدین شاه به انجام می رسید، در پی بالا گرفتن شورش و ناآرامی داخلی و نگرانی شاه از تدوام بحران و تهدید سلطنت خود، متوقف گردید.

**۴. اصلاحات سپهسالار.** آغاز تا پایان صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) را می توان دوره ی چهارم اصلاحات نامید (۱۲۸۸-۱۲۹۰ هـ.ق). از توقف سومین دوره ی اصلاحات در سال ۱۲۷۸ هجری قمری / ۱۸۶۱ میلادی، تا صدارت مشیرالدوله، یک

وقفه‌ی ده ساله در روند اصلاحات پیش آمد. در سال‌های نخست این دوره، تشکیلات جدید دولتی، از جمله مجلس مصلحت‌خانه و دارالشورای دولتی، به جای صدراعظم، مسئول اصلی رسیدگی به امور مملکتی بودند و در واقع ناصرالدین شاه هنوز تصور می‌کرد که نیازی به انتصاب صدراعظم ندارد. اما با گذشت زمان و ازدیاد معضلات سیاسی- اجتماعی، سرانجام شاه تصمیم گرفت صدراعظم جدیدی منصوب نماید. در نتیجه، میرزا محمدخان سپهسالار را به صدارت برگزید (۱۲۸۱ هـ. ق). وی که به لحاظ نظامی دارای تجربیاتی بود اما قابلیت لازم برای سر و سامان دادن به امور مملکتی را نداشت، پس از هیجده ماه، از صدارت عزل شد. پس از برکناری محمدخان از صدارت، بار دیگر امور مملکتی بین چند وزیر تقسیم شد و خبری از انتصاب صدراعظم جدید نبود. تا آن که پس از گذشت پنج سال، به علت ازدیاد مشکلات سیاسی- اجتماعی، از جمله معضل کمبود نان و گسترش افکار اصلاح طلبی و تجددخواهی در میان بخشی از اقشار اجتماعی، ناصرالدین شاه ناچار به معرفی میرزا حسین خان مشیرالدوله به مقام صدراعظمی شد.

میرزا حسین خان، فرزند یک دیوان سالار عالی رتبه و نوه‌ی سلمانی مخصوص یکی از شاهزادگان قاجار بود. او نیز مانند امیرکبیر از نسل یکی از خدمتگزاران قاجارها بود و از نخستین فارغ‌التحصیلان دارالفنون به شمار می‌رفت. وی خدمت دولتی خود را از سال ۱۲۵۵ هجری قمری / ۱۸۳۹ میلادی شروع کرد. مأموریت سیاسی وی در خارج از کشور نخست در هندوستان، و سپس در تفلیس بود. در سال ۱۲۷۳ هجری قمری / ۱۸۵۶ میلادی، مقارن با اصلاحات عثمانی، سفیرکبیر ایران در استانبول شد. تجربیات او در هندوستان، قفقاز و عثمانی، تأثیرات شگرفی بر وی نهاد و او را به هواداری از اندیشه های اصلاح طلبی و تجددخواهی اقتدارگرا تشویق کرد. در سفارت عثمانی، به دلیل شایستگی که از خود نشان داد، از سوی شاه لقب مشیرالدوله گرفت. وی همانند امیرکبیر تحت تأثیر شدید افکار جدید اصلاح طلبان عثمانی قرار داشت و از اندیشه های رجال

ترقی خواه آن کشور، همچون فؤاد پاشا، مدحت پاشا، منیف پاشا و عالی پاشا، بهره برد (همان: ۱۲۷).

مشیرالدوله به هنگام سفر ناصرالدین شاه به عتبات، سفیر ایران در عثمانی و میزبان رسمی شاه بود. در این سفر، شخصیت و آرای مشیرالدوله برای شاه آشکار شد و وی را با خود به ایران آورد. شاه نخست وی را به وزارت عدلیه و اوقاف منصوب کرد (۱۲۸۸هـ. ق). چند ماه بعد، لقب سپهسالار گرفت و به وزارت جنگ منصوب شد. در اواخر سال ۱۲۸۸ هجری قمری / ۱۸۷۱ میلادی، شاه - که از سال ۱۲۸۴هـ. ق بدون صدراعظم سلطنت می کرد - مشیرالدوله را به این مقام منصوب نمود و بار دیگر تمایل خود را، احتمالاً از سر اضطرار و ناچاری، نسبت به اصلاحات اعلام داشت. به توصیه‌ی مشیرالدوله و به دستور شاه، تغییراتی در نظام دیوان سالاری ایجاد شد. کار هیئت وزیران به نظم درآمد و مقرر شد وزیران را وزیر اعظم معرفی و شاه تأیید کند، هیئت وزرا جلسات هفتگی داشته و وزیران در برابر وزیر اعظم پاسخگو باشند و هر وزارتخانه ای برای نخستین بار می بایست دارای جا و محل ثابتی باشد (کدی، ۱۳۸۱: ۶۷-۶۶).

میرزا حسین خان، برای رسیدگی به امور دیوانی، محل مخصوص و ساعات مشخصی تعیین کرد. پستخانه و تمبر پستی ایجاد نمود. در ساده کردن سبک نگارش در مکاتبات حکومتی تلاش کرد و از به کار بردن کلمات تملق آمیز ممانعت به عمل آورد. موسیقی کلاسیک اروپایی را رواج داد و انجمن موزیکال و کنسرت بر پا داشت. مدارس جدید تأسیس کرد و به تقویت دارالفنون پرداخت و برای نخستین بار در آن جا کلاس‌های فیزیک، شیمی، زیست شناسی، پزشکی، تاریخ، جغرافیا و زبان فرانسه برای استفاده‌ی عموم مردم تشکیل داد. مدرسه و مسجد سپهسالار را بنا کرد. روزنامه های جدید، به نام وقایع عدلیه، نظامی، مریخ، و وطن منتشر نمود. یک هیئت بیست و چند نفری اتریشی را برای اصلاح امور مالی مملکت استخدام کرد و برای بهره برداری از معادن طبیعی، مهندس معدن از اتریش به خدمت گرفت (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۲۰). در زمینه‌ی محدود

ساختن قدرت حکام ایالات و ولایات، قانون جدیدی، تحت عنوان "قانون مجلس تنظیمات"، تدوین نمود و به اجرا درآورد (همان: ۲۱۸). همچنین، دستورالعمل مهمی تحت عنوان "تحدید حدود فیما بین حکام و رعیت" به همه‌ی حکام ارسال کرد و بر اساس آن، اختیارات حکام نسبت به حقوق مردم، محدودیت یافت (همان: ۲۲۹).

اصلاحات مشیرالدوله، مقارن با ورود ناخواستگی ایران به چرخه‌ی اقتصاد سرمایه داری غرب و افزایش نفوذ روسیه و انگلستان در این کشور بود. در این مقطع، کالاهای خارجی، به ویژه روسی و انگلیسی، با پرداخت ۵ درصد مالیات، وارد ایران می‌شد و بازارهای ایران به خصوص بازار منسوجات، را به نحو روزافزونی تسخیر می‌کرد. بازرگانان ایران چندین نوبت از حکومت خواستند در برابر سیل کالاهای خارجی، که از پرداخت هرگونه عوارض داخلی معاف بود و از کالاهای ایرانی ارزان تر به فروش می‌رفت و موجب ورشکستگی تجار داخلی را فراهم می‌کرد، از آنان حمایت کند. حکومت قاجار، اگر چه قادر نبود برخلاف شرایط معاهدات با کشورهای غربی که تجارت آزاد را تحمیل می‌کرد، عمل کند، لیکن می‌توانست در راستای حمایت از تولیدات داخلی، عوارضی را که بازرگانان ایرانی مجبور به پرداخت آن بودند، کاهش دهد. بدین ترتیب، صنایع دستی و محصولات داخلی به شدت ضربه دید و در مراکز شهری، از جمله مرکز بزرگ صنایع دستی اصفهان، صنعتگران با بیکاری و تنگدستی روبه‌رو شدند و بسیاری از صنایع بومی رو به زوال نهاد (کدی، همان: ۶۷-۶۸).

از سوی دیگر، تبدیل کشاورزی بومی و سنتی، که در راستای رفع نیازهای داخلی بود، به کشاورزی تجاری - که هدف آن صادرات محصولات کشاورزی بود - زیان های جبران ناپذیری بر اقتصاد کشاورزی ایران وارد آورد. به هر ترتیب، اصلاحات مشیرالدوله در شرایطی به انجام می‌رسید که حکومت اقتدارگرای قاجار را گریزی از آن نبود. قاجارها برای تداوم حکومت خود ناچار بودند متناسب با پیشرفت های علمی و صنعتی جهان، تغییر و تحولی در نظام سیاسی - اجتماعی کشور ایجاد نمایند. انجام

گرفتن این تغییرات، هزینه‌های سیاسی - اقتصادی سنگینی برای قاجارها در بر می‌داشت. به همین دلیل، ناصرالدین شاه موضع دوگانه‌ای، توأم با تذبذب و بلاتکلیفی، در برابر اصلاحات از خود نشان می‌داد. در چنین وضعیتی، گروهی از درباریان و دیوان سالاران سنتی که با هرگونه تغییر و تحول جدیدی مخالف بودند، به اصلاحات سپهسالار اعتراض کردند. برای مثال، شاهزاده فرهاد میرزا، داماد شاه و یکی از درباریان منتقد، در مخالفت با اصلاحات جدید، نوشت: "می‌خواهید قواعد پنج هزار ساله ایران را بر هم بزنید" (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۰۹).

مشیرالدوله در ادامه‌ی روند اصلاحات خود، با مخالفت درباریان، عناصر دیوان سالار سنتی و برخی از علمای دینی مواجه شد، بی آن که یک گروه پشتیبان قابل توجهی ایجاد کرده باشد. در چنین موقعیتی، مشیرالدوله تلاش می‌کرد سرمایه داران انگلیسی را به حمایت از خود و توسعه‌ی اقتصادی ایران ترغیب نماید. همین امر باعث شده است تا قضاوت‌های متفاوتی در مورد شخصیت سیاسی وی صورت پذیرد. او گمان می‌کرد با جلب سرمایه‌ی انگلیسی‌ها برای ساختن راه آهن و دیگر طرح‌های اقتصادی، می‌تواند ایران را نوسازی کرد و حمایت انگلستان را نسبت به این کشور جلب نمود، تا از نفوذ بیشتر روسیه در ایران، جلوگیری به عمل آید.

فکر احداث راه آهن در ایران، نخستین بار در زمان صدارت امیرکبیر مطرح شد، اما با عزل وی و آغاز صدارت میرزا آقاخان نوری، هیچ اقدامی در این باره صورت نگرفت. در دوره‌ی سوم اصلاحات نیز موضوع سرمایه گذاری خارجی در ایران و احداث راه آهن مطرح شد لیکن تلاش در این مورد باز بی نتیجه ماند. در دوره‌ی صدارت مشیرالدوله، ناصرالدین شاه صدراعظم خود را ترغیب کرد که موضوع احداث راه آهن را پیگیری کند و به وی خاطر نشان نمود: "ان شاءالله تعالی این کار [احداث راه آهن] را خوب انجام بدهید، خدماتی به دین و دولت کرده اید که مافوق ندارد" (همان: ۳۴۴). سرانجام، پس از مذاکرات مفصل، پیشنهاد یکی از اتباع انگلیس به نام رویتر مورد تأیید

دولت ایران قرار گرفت و قراردادی در سال ۱۲۸۹ هجری قمری / ۱۸۷۲ میلادی، بین او و دولت ایران به امضا رسید. به موجب آن، رویتر در قبال پرداخت مبلغ ۴۰ هزار لیره ی انگلیسی به عنوان ودیعه، و چنانچه پس از ۱۵ ماه رویتر شروع به کار نکرد، به عنوان خسارت؛ امتیاز احداث راه آهن از سواحل دریای خزر به سمت جنوب ایران، استخراج معادن غیر از معدنی که قبلاً واگذار شده بود و معادن طلا و نقره و سنگ های قیمتی و استفاده از جنگل ها و قنات ها و تأسیس پست و تلگراف و بانک و کارخانجات، به مدت ۷۰ سال دریافت کرد.

احداث راه آهن در ایران، بدون تردید گام بزرگی در راستای ایجاد زیر ساخت های توسعه ای اقتصادی بود؛ اما واگذاری چنین امتیازی به یک تبعه انگلیسی، موجب تهدید نظام سیاسی - اقتصادی کشور می شد. به همین دلیل، اعطای امتیاز مزبور باعث شگفتی و اعتراض جدی نسبت به آن گردید. به تعبیر لرد کرزن، واگذاری چنین امتیازی از سوی یک کشور به یک تبعه خارجی، در تاریخ بی سابقه بود (کرزن، ۱۳۴۹: ۲/۶۲۲). به گفته نیکی کدی "تمرکز بالقوه سرمایه گذاری و کنترل اقتصادی در دست های یک بیگانه تهدیدی جدی برای استقلال اقتصادی و سیاسی کشور به شمار می رفت" (کدی، همان: ۷۰).

با انتشار شرایط این قرارداد، روس ها که رقابت دیرینه ای با انگلیسی ها داشتند، به خشم آمدند و دولت ایران را برای لغو آن زیر فشار قرار دادند. در داخل نیز دیوان سالاران سنتی و برخی از روحانیان به مخالفت با آن برخاستند. دغدغه اصلی علما این بود که با سرازیر شدن بیگانگان به کشور، دین و اعتقادات جامعه تهدید خواهد شد. علاوه بر آن، انتشار شایعه ای مبنی بر این که قرار است راه آهن از زیارتگاه شاه عبدالعظیم عبور کند، احساسات مذهبی مردم را بیش از پیش برانگیخت (همان: ۷۲).

در چنین وضعیتی، ناصرالدین شاه به تشویق سپهسالار، که فکر می کرد سفر شاه به اروپا به تداوم اصلاحات کمک خواهد کرد، به همراه تنی چند از درباریان و وزراء، برای

نخستین بار عازم سفر اروپا شد (۱۲۹۰ هـ ق / ۱۸۷۳ م). سفر شاه به اروپا از آن رو اهمیت داشت که او را با راه و رسم زندگی اروپایی آشنا می‌کرد و امکان تغییر و تحول در نظام سیاسی - اجتماعی ایران را به وجود می‌آورد. در این زمان، مقامات وزارت خارجه‌ی انگلیس حاضر نبودند از امتیاز رویتر که دشمنی روس‌ها را به همراه داشت و باعث تهدید منافع آن‌ها در هند می‌شد، حمایت کنند. مهم‌تر آن که پس از بازگشت شاه و همراهان او از سفر و ورودشان به بندر انزلی، جمعی از درباریان و دیوان سالاران سنتی و علما خواستار برکناری مشیرالدوله شدند. مخالفت چنان گسترده بود که شاه تسلیم شد و میرزا حسین خان را به حکمرانی ایالت گیلان منصوب کرد. هرچند شاه در سال ۱۲۹۱ هجری قمری / ۱۸۷۴ میلادی، دوباره او را به عنوان وزیر جنگ برگزید، اما او دیگر هیچ‌گاه چنان قدرتی نیافت که بتواند اصلاحات خود را تداوم بخشد.

**۵. اصلاحات امین الدوله.** شروع سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲۴ هـ ق / ۱۹۰۷-۱۸۹۶ م) نوید اصلاحات تازه‌ای می‌داد. سیاست‌های جدید به منظور کاهش بحران‌های فراگیر سیاسی - اجتماعی به اجرا گذاشته شد. ورود روزنامه‌های برون مرزی مانند حبل‌المتین و پرورش به داخل کشور، آزادی بسیاری از مخالفان بازداشت شده، لغو ممنوعیت مسافرت به خارج از کشور، و حمایت از تأسیس مدارس جدید، از جمله‌ی اقداماتی بود که مظفرالدین شاه در آغاز سلطنت خود به منظور کاهش فشار سیاسی دستور به انجام شدن‌شان داد. مهم‌تر از همه، عزل میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم مقتدر ناصرالدین شاه از صدارت و انتصاب میرزا علی خان امین الدوله (۱۲۵۹-۱۳۲۲ هـ ق) دیوان سالار اصلاح طلب، به جای وی بود (۱۳۱۵-۱۳۱۶ هـ ق / ۱۸۹۷-۱۸۹۸ م). ضرورت از سرگیری اصلاحات، دست کم به منظور تداوم حکومت قاجار هم که شده بود، اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید. اهمیت اصلاحات آن‌چنان فوری و حیاتی بود که خود مظفرالدین شاه نیز در دیدار با صدراعظم اصلاح طلب خود امین الدوله، اظهار داشت: "از کسی باک نکرده به پیشرفت کشور بکوشد" (کسروی، ۱۳۶۹: ۲۲).

امین الدوله از همان آغاز صدارت خود سررشته‌ی امور را به دست گرفت و به همت میرزا حسن رشدیه - که پیش از آن کار تأسیس مدارس جدید را در تبریز آغاز کرده بود - شروع به تأسیس مدارس نوین در تهران کرد. مضافاً این که چون آشفته‌گی امور مملکت را ناشی از نبودن قانون می‌دانست، "بر آن شد قانونی برای کشور بگذارد و آن را به شاه پذیراند" (همان جا). همچنین، در راستای جلوگیری از رشوه و ستم حکمرانان و درباریان، کوشید و دخل و خرج مملکت را سامان بخشید.

تمایل مظفرالدین شاه به تداوم اصلاحات جدی بود؛ از این رو به امین الدوله گفت: "سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام به مقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده خیلی باید جد و کوشش کرد تا به همسایگان و دول همجوار خود برسیم. لذا تعویق در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابداً روا نیست. هر قدر زودتر به اصلاحات پردازیم دیر است. باید دو اسبه تاخت تا به منزل رسید. جناب امین الدوله ما خود سبب تعلل و تأمل شما را در اجرای اصلاحات می‌دانیم که به ملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته ایم و هرگاه رضا به محدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی به شما نمی‌نمودیم. شما را با کمال اطمینان امر می‌نمائیم که با قوت قلب و استقامات رأی به اصلاحات لازمه ولو آنکه منافی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و آجلاً پردازید. از این به بعد هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید به حضور آورده امضا نمائیم" (همان جا).

امین الدوله در پاسخ به شاه، تنها مانع اصلاحات را نبود پشتوانه‌ی مالی دولت دانست و اعلام داشت، برای رفع معضلات مالی باید اقدام به استقراض خارجی از دولتی بی‌طرف مانند بلژیک و یا امثال آن کرد. بحران مالی که گریبان‌گیر دولت امین الدوله شده بود، زمینه‌اش از سال‌ها پیش فراهم آمده و رفع نشده بود. تا پایان صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک که بر دستگاه استیفا ریاست می‌کرد، تشکیلات مالیه اگرچه به شیوه‌ی سنتی اداره می‌شد، اما به هر حال حساب و کتاب نسبتاً منظمی در کار بود. از آن پس،

یعنی از سال ۱۳۰۳ هجری قمری / ۱۸۸۵ میلادی به بعد، هر ساله از درآمد دولت کاسته شد و بر هزینه ها اضافه گردید. اقساط غرامت لغو امتیازنامه‌ی تنباکو هم مزید بر علت شد. به بیان دیگر، بحران مالی مزبور در دوره‌ی صدارت اول امین السلطان (۱۳۰۳-۱۳۱۵ هـ.ق) تشدید گردید. دولت حتی به فروش املاک خالصه دست زد، اما این کار معضل مالی خزانه را برطرف نکرد. سوء استفاده‌های مالی فرمانفرما از خزانه در فاصله‌ی پنج ماهه‌ی میان عزل امین السلطان و صدارت امین الدوله، بر نابسامانی مالی افزود (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۰۹). همچنین، در این زمان بحران پولی نیز که عامل عمده‌ی آن تنزل قیمت پول طلا و نقره به شمار می‌رفت، بر نابسامانی اقتصادی ایران افزود. توضیح آن که، "قبلاً در پول مسکوک سیم و زر، در هر هزار مثقال نهصد و شصت و چهار مثقال طلا یا نقره خالص بود و باقی عیار مس... اما در ۱۳۰۲ عیار هزار مثقال طلا و نقره به نزدیک سیصد مثقال رسید... به همین نسبت ارزش پول طلا و نقره کاهش یافت" (اعتماد السلطنه، ۱۳۵۰: ۳۷۸؛ آدمیت، همان‌جا).

امین الدوله در آغاز صدارت خود طرح اصلاح مالیه را فراهم آورد که مهم ترین مواد آن عبارت بودند از: تمرکز دستگاه مالیه؛ رساندن مالیات کامل ولایات به خزانه، تعدیل دخل و خرج، وضع مالیات مستقیم بر مواجب هنگفت که صاحبان آن اساساً مالیاتی نمی‌پرداختند، استخدام مستشاران بلژیکی برای اداره دولتی گمرک و پستخانه که تا آن زمان در اجاره‌ی افراد بود. امین الدوله همچنین برای رهایی دولت از بحران مالی فزاینده، به بازارهای بین‌المللی پول روی آورد و مبلغ چهل میلیون فرانک وام تقاضا کرد. او که در پی استقراض از بانک‌های یکی از سه کشورهای فرانسه، هلند، بلژیک بود، با مخالف دولت های روسیه و انگلستان مواجه شد و این امر به نتیجه‌ای نرسید (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۱۰).

امین الدوله در راستای اصلاحات اداری، دست به اقدامات مهمی زد از جمله تأسیس مجلس شبه قانون‌گذاری به نام "مجلس مخصوص دولتی" با مسئولیت نقشه‌ی اصلاحات

عمومی، تمرکز دستگاه مالیه و تعدیل دخل و خرج که مهم ترین دشواری داخلی بود، استخدام مستشاران بلژیکی برای انتظام و تمرکز درآمد گمرکی، ایجاد نظام "ژاندارم" به سبک اروپایی برای امنیت راه ها، ساختن دو کارخانه ی قند و کبریت سازی، بر پا کردن "انجمن معارف" به ریاست میرزا محمود خان احتشام السلطنه، ایجاد مدرسه های ملی جدید با همکاری میرزا حسن رشدیه و احتشام السلطنه که از آن به بعد رواج بسیار یافت (کهن، همان: ۱). امین الدوله با دو مشکل روبه رو بود: بحران مالی و مخالفت درباریان و علما؛ و همین دو مشکل بود که باعث برکناری وی از مقام صدارت شد. مخالفت درباریان به دلیل محدودیت های مالی بود که در اثر اصلاحات امین الدوله برای آن ها به وجود آمده بود. لیکن اعتراض علما بیشتر به دلیل اقدامات فرهنگی و تأسیس مدارس جدید بود؛ زیرا به زعم آنان، این کار موجب رواج افکار غربی و تهدید مبانی دینی و سنتی جامعه می شد.

**ب. تکاپوی فکری تجدد خواهی.** تجدد خواهان و یا "منورالفکران"، به گروهی از دانش آموختگان و غرب رفتگان عصر قاجار گفته می شد که در جهت گیری فکری خود نگاهی به غرب داشتند. مدرنیت (خرد مدرن)، مبتنی بر تعقل انسانی، با تأکید بر جدایی دین و علم و دین و سیاست از یکدیگر بود که به لحاظ نظری عمود خیمه ی آن اتکا بر محصولات خرد انسانی، فارغ از اتصال آن به منبع وحی، به شمار می رفت. خرد مدرن محصول عصر روشنگری و هدف آن تصرف در طبیعت و استیلا بر جهان بود. این خرد مبین دورانی از حیات فکری - اجتماعی بشر غربی به حساب می آمد که پیوند خود را با تفکر معنوی بریده بود و طبیعت را به مثابه ی منبع نیرو، تلقی می کرد؛ معدنی که انسان می بایست آن را در خدمت خود درآورد و نیروهای نهفته در آن را استخراج کند (آبادیان، ۱۳۷۶: ۲۸-۲۹). البته تأثیر پذیری روشنفکران تجددخواه از غرب، به طور مطلق و یکنواخت نبود. به این معنا که در مورد انطباق یا عدم انطباق مفاهیم غرب با مبانی

اسلامی، مواضع متفاوتی اتخاذ کردند. برای نمونه، موضع گیری آخوند زاده در قبال عدم آمیختگی مفاهیم غربی با اندیشه های دینی، بسیار متفاوت با مستشارالدوله و ملکم بود، که از هیچ کوششی در راستای انطباق قوانین عرفی، وضعی و قراردادی غرب با قوانین شرعی و اصول اسلامی فروگذار نبودند (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آجودانی، ۱۳۸۳: ۴۰ - ۵۳؛ ۲۸۲-۳۶۲).

در مجموع، تجدد خواهان عصر ناصری، تحت تأثیر افکار و اندیشه های غربی، به این باور مهم دست یافتند که "تاریخ نه مشیت خداوندی، آن طور که علما اعتقاد داشتند، و نه ظهور و سقوط ادواری سلسله های پادشاهی، آن گونه که وقایع نگاران درباری توصیف می کردند؛ بلکه جریان پیشرفت بی وقفه بشری است. تاریخ غرب آنان را به این باور رهنمون شد که پیشرفت بشر، نه تنها ممکن و مطلوب است؛ بلکه اگر سه زنجیر استبداد سلطنتی، جزم اندیشی مذهبی و امپریالیسم خارجی را پاره کنند، آسان به دست می آید. آن ها استبداد سلطنتی را دشمن ذاتی آزادی، برابری و برادری؛ جزم اندیشی مذهبی را مخالف طبیعی تفکر عقلانی و علمی؛ و امپریالیسم خارجی را استثمارگر سیری ناپذیر کشور های کوچکی مانند ایران می دانستند و از هر سه ان ها بیزار بودند. افزون بر این، آموزش به سبک غربی آنان را متقاعد ساخته بود که دانش حقیقی، نه از راه مکاشفه و آموزش مذهبی، بلکه از راه خرد ورزی و علوم جدید به دست می آید. پس، برخلاف عالمان سنتی که می توانستند به کمیت دانسته های حوزوی شان مباهات کنند، ادعای روشنفکری آنان بر کردانی و مهارت در ساختن جامعه ای مدرن مبتنی بود" (آبراهامیان، همان: ۷۹-۸۰).

کسانی مثل زین العابدین مراغه ای که سفرنامه ی وی نقش مهمی در آمادگی فکری ایرانیان و توجه آنان به پیشرفت های صنعتی داشته است؛ مستشارالدوله، مجدالملک که سمت هایی هم در داخل حکومت داشته اند؛ و از نزدیک با شیوه ی حکومت آشنا بودند؛ شیوه ای نو در سیاست نامه نویسی به وجود آوردند. اندیشه های نوسازی در خارج، و در

پی آن در داخل کشور، دچار تحولاتی شد، و آن، روی کار آمدن دولت مردان اصلاح طلبی بود که علاوه بر داشتن منصب‌هایی در داخل حکومت، اهل اندیشه هم بوده، رساله‌های مهمی در باب اصلاحات نوشتند. در این راستا می‌توان به رساله‌ی "کشف الغرایب" میرزا محمد خان سینکی مجدالملک اشاره کرد. این رساله که به "رساله مجدیه" نیز شهرت داشته، حاوی اندیشه‌های نو سازی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است (حائری، ۱۳۶۰: ۳۰).

اندیشه‌های تجدد و نو سازی را می‌توان در آثار رجالی مثل میرزا ملکم خان یافت، که از رجال عهد ناصری و مظفری بود. ملکم، همانند مستشارالدوله، تنها راه نجات ایران را در استقرار قانون می‌دانست: "استخلاص ایران از این گرداب مذلت، یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری، ممکن نخواهد شد مگر به استقرار قانون... چرا خانه او را بی جهت ضبط کردند؟ بعلت این که قانون نداریم. چرا سر او را بی تقصیر بریدند؟ بعلت این که قانون نداریم. چرا این همه منصب را به یکی می‌دهند و آن همه صاحب منصبان قابل را بی کار می‌گذارند؟ بعلت این که قانون نداریم. چرا رذالت جهل را بر فضیلت علم ترجیح می‌دهند؟ بعلت این که قانون نداریم. پس اگر شعور دارید و حق زندگی می‌خواهید قانون بخواهید" (قانون، شعبان ۱۳۰۷، نمره ۲). میرزا ملکم خان اولین کسی بود که پیشنهاد ایجاد مجلس شورا و تأسیس بانک ملی را داد. همچنین، طرحی بر ضد رشوه گرفتن و رشوه دادن و طرحی برای جلوگیری از دست اندازی مأموران دولت تنظیم کرد (صفائی، ۱۳۶۲: ۵۹). در رساله‌ی "صراط المستقیم" خود، حقوق انسانی را بر چهار رکن استوار می‌کند، که یکی از آنها آزادی است. او این آزادی را در خلقت انسان می‌داند و از آن به آدمیت تعبیر می‌کند. وی بعدها در ترویج این عقیده در سال ۱۲۷۰ هجری قمری، "جامع آدمیت" را تأسیس کرد، که به گفته‌ی خود وی، باعث آگاهی افراد نسبت به حقوق شهروندی شان می‌شد (وحدت، ۱۳۸۲: ۶۷). وی مفاهیم جدید غربی، از جمله اومانیسم، دمکراسی، پارلمانتیسم و ... را به ایران انتقال داد (بهنام،

۱۳۷۵: ۷۹). البته عقاید وی به دلیل آن که قصد نداشت در مقابل روحانیان موضع بگیرد، دچار تناقضاتی است (حائری، ۱۳۶۰: ۴۱). از نظر میرزا ملکم خان، علت عقب ماندگی ایران، استبداد سیاسی و انزوای فرهنگی است (آبراهامیان، همان: ۸۷). در رساله‌ی "اصول ترقی" خود، ابتدا استقرار قانون را برای آبادانی و ترقی کشور مهم دانسته، سپس به اقتصاد کشور برای رسیدن به رفاه و آبادانی اشاره می‌کند (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۶۹). ملکم همچنین، رواج تعلیم و تربیت به شیوه‌ی جدید را توصیه می‌کند و معتقد است که تنها راه تحول فکری، از طریق رواج آموزش جدید و نشر علم در میان همه‌ی طبقات اجتماعی میسر خواهد شد. به اعتقاد ملکم، شرط لازم برای اقتباس تمدن غرب، توجه به علوم و فنون جدید است. "راه نجات منحصر به همان راهی است که علوم دنیا از برای ما صاف و آشکار ساخته‌اند" (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۲۰). از سوی دیگر، ملکم، به منظور جلب حمایت علمای دینی کوشش بسیاری در راستای انطباق قوانین عرفی و قراردادی غرب با قوانین شرع اسلام از خود نشان داد (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آجودانی، همان: ۳۵۴-۳۵۵).

یکی از موافقان میرزا ملکم خان درباره‌ی قانون مندی، یوسف خان مستشار الدوله تبریزی است. وی رساله‌ای به نام "یک کلمه" دارد که البته منظور وی از یک کلمه، همان قانون است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۵). به عقیده‌ی او، اگر قانون خواهی در ایران بدون آن که با اسلام تطبیق داده شود مطرح گردد، حتماً دچار شکست می‌شود. به همین دلیل وی تمام اصول اعلامیه‌ی حقوق بشر را با آیات یا احادیث اسلامی مطابقت داد، که البته این اقدام وی مورد اعتراض آخوند زاده قرار گرفت و آن را عملی غیر منطقی خواند (آجودانی، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۲). مستشارالدوله در رساله‌ی خود، موسوم به "یک کلمه"، قانون اساسی فرانسه را با آیات و روایات توجیه می‌کند و در صدد است تا نشان دهد که بین اندیشه‌ی اسلامی و تمدن غرب، نه تنها منافاتی وجود ندارد، بلکه این دو به واقع عین یکدیگرند (مستشارالدوله، ۱۳۶۳: ۶۰).

آخوند زاده یک سکولار به تمام معنا بود و آشکارا تناقض دین و سیاست را بیان می کرد (حائری، ۱۳۶۰: ۲۷). وی در سال ۱۲۹۲ هجری قمری برابر با ۱۸۷۵ میلادی، نقدی بر کتاب یک کلمه‌ی مستشارالدوله‌ی تبریزی نوشته و آن کتاب را از جهاتی مورد تحسین قرار داده است. لذا قانون مجازات‌های اسلامی و تفاوت‌هایی را که اسلام بین زن و مرد یا مسلمان و غیر مسلمان قرار داده، رد کرده، به همین دلیل استدلال مستشارالدوله را که سعی کرده بین اسلام و نوسازی هماهنگی پدید آورد را نپذیرفته است (همان: ۲۹). به نظر او، با عقاید دینی نمی توان به ترقی و پیشرفت رسید؛ زیرا اگر جامعه بخواهد احکام شرعی را بپذیرد، دیگر مشروطه‌ی غربی در ایران جایی نخواهد داشت (آدمیت، ۱۳۴۶: ۱۵۸-۱۵۶). آخوند زاده در پی دینی بود که در آن حقوق خدا و تکالیف دینی لغو می شد، و تنها حقوق بشر باقی می ماند. برای اثبات این نظر، به تاریخ اسماعیلیه و دوره حسن بن محمد اشاره می کرد (وحدت، همان: ۸۳). آخوندزاده بر خلاف مستشارالدوله و ملکم که درصدد انطباق مفاهیم و قوانین غربی با آیات قرآن و شریعت اسلام برآمده بودند، سرسختانه مخالف تقلیل دادن مفاهیم و قوانین غرب به مفاهیم آشنا در شرع و جامعه‌ی اسلامی و ایجاد نوعی این همانی بود (آجودانی، همان: ۴۶). وی همچنین معتقد به حاکمیت ملت بود و عقیده داشت، آن پادشاهی صحیح است که قانون در آن به وسیله‌ی مجلس ملی که شامل دو مجلس شورا و سناست تصویب شده باشد. در واقع او به حکومت مردم بر مردم، ملت، ملیت، وطن و وطن پرستی عقیده داشت و می گفت برای توسعه و پیشرفت، مردم باید باسواد، ملت دوست و وطن پرست باشند (حائری، ۱۳۶۰: ۲۸). وی همچنین کتابی به نام مکتوبات کمال الدوله دارد. این کتاب را در سال ۱۲۸۰ هجری قمری نوشت، که انتقادی بر سیاست و مذهب است. در این کتاب، اندیشه‌های نوسازی را از زبان کمال الدوله بیان می کند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۵-۱۲۳). از اقدامات دیگر او، تلاش برای تغییر الفبای عربی بود. وی مسئله‌ی خط را در رابطه با نوگرایی مطرح می کرد و رساله‌ای به نام الف باء جدید برای تحریرات السنه اسلامیة نوشت (همان: ۶۹ -

۷۲). در آن رساله، اشکالات خط فارسی را با مثال‌های زیادی شرح می‌دهد (همان: ۷۲). آخوندزاده "اتکا بر عقل خود بنیاد منفصل از وحی" را مورد تأکید قرار می‌داد و ویژگی فیلسوف را تبعیت از علوم عقلیه یا همان علوم تجربی می‌دانست. به همین اعتبار، آخوندزاده "لیبرال" را کسی می‌دانست که در خیالات خود به کلی آزاد باشد و به اموری که خارج از گنجایش عقل و بیرون از دایره‌ی قانون طبیعت باشد، هرگز اعتبار نکند. بر این اساس، منورالفکران آنچه را که به تور تجربه‌ی حسی در نمی‌آمد، یکسره موهوم تلقی می‌کردند (آبادیان، ۱۳۷۶: ۳۱-۳۲). آخوندزاده همچنین دشواری الفبای عربی را علت اصلی عقب ماندگی و بی‌سوادی مردم ایران و دیگر کشورهای اسلامی می‌دانست. موضوع اصلاح و یا تغییر الفبا از مباحث مهمی بود که در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری در ایران و عثمانی مطرح شد و دارای موافقان و مخالفانی بود. آخوندزاده از طرفداران اصلاح و یا تغییر الفبا در ایران بود و در کتابچه الفبای جدید، کاستی‌ها و دشواری‌های خط فارسی را روشن نمود.

از دیگر نظریه پردازان تجدد در این دوران، می‌توان به طالبوف اشاره کرد. وی بسیار میانه روتر از کسانی مثل ملکم خان و آخوندزاده بود. آثار وی در میان آثار فارسی و بین مشروطه خواهان جایگاه خاصی داشت و "الفبای آزادی" نامیده شده است. او اراده‌ی مردم را با اراده‌ی خدا یکی دانسته است (وحدت، همان: ۸۹)، به اصالت عقل، فلسفه‌ی تجربی، تحول و تکامل، دمکراسی، لیبرالیسم، حکومت قانون و حقوق طبیعی افراد اعتقاد داشت (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۵). طالبوف قانون را عبارت از احکام حقوقی، احکام مدنی و احکام سیاسی مشخص می‌داند، که با اجرای آن جان و مال مردم حفظ خواهد شد. وی از طرفداران حکومت مشروطه و خواستار تدوین قانون اساسی بود که در آن حقوق پادشاه و مردم حقوق درباریان، استقلال دستگاه قضاوت، حق وکلای مجلس و ... مشخص باشد (آدمیت، همان: ۵۳). طالبوف در زمینه‌های سیاسی گرایش به لیبرالیسم، و در زمینه‌ی اقتصادی به سوسیالیزم گرایش داشت. آزادی و برابری را اصول اصلی

می دانست (طالبوف، ۱۳۴۷: ۵-۴). وی عقیده داشت، برای شکوفایی اقتصاد کشور باید تلاش کرد و از اقتصاد ملی باید حمایت شود. به علاوه، طرفدار بهره گیری از فن آوری غربیان برای توسعهی اقتصادی بود (آجودانی، همان: ۱۰۶). حمایت از صنایع داخلی، محدود کردن بازارهای خارجی و دادن امتیازات تجاری به خارجیان را شرط پیشرفت اقتصادی ایران و در نهایت استقلال اقتصادی را مبنای استقلال سیاسی می دانست.

میرزا آقاخان کرمانی یکی دیگر از نظریه پردازان تجدد بود که اندیشهی ایرانی را بر پایهی اصول فلسفه غرب بنیان گذاشت. میرزا آقا خان، استبداد، تعصب، ظلم و ستم و دین سیاسی را از موانع توسعه و ترقی کشور می دانست و دین زرتشت را مطابق طبیعت ایرانیان به شمار می آورد. آیین زرتشت را کامل ترین دین ایرانی، قوم آریایی و تبار ایرانی را برترین نژاد محسوب می داشت و خواهان پایه گذاری حکومت ملی است (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۶۴-۲۸۷). آرمان وی اتحاد دول اسلامی، تأسیس قانون اساسی و از بین رفتن استبداد بود (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۰۱). حکومت «مشروطیه قانونیه» را که در آن مردم از حقوق برابر، آزادی و حق رأی برخوردار باشند، حکومتی صحیح می دانست (کمالی طه، ۱۳۵۲: ۱۲۶-۱۲۷). وی عقب ماندگی ایران را نتیجهی "حکومت دیسپوتیستی و مذهب فئاتیکی" می دانست. "دیسپوت" را کسی می داند که به هیچ قانونی پایبند نیست و مردمان را استثمار می کند، و فقط بر طبق نظریات خود، با استبداد رفتار می نماید. وی آزادی را حق طبیعی و حکومت استبدادی را ضد طبیعت می خواند و با تأثیر پذیری از انقلاب فرانسه، خواهان انقلاب و عدالت اجتماعی، خواهان برابری مردان و زنان، برابری در ثروت، محدود شدن مالکیت، از بین رفتن امتیازات اجتماعی و تأمین حقوق طبقه ی کارگر و زحمت کش است. وی تحت تأثیر اندیشه ی روسو اعلام می کند: در بشر اولیه برابری حاکم بوده، مالکیتی وجود نداشته است. بر این مبنا، مالکیت را دلیل اصلی جنگ های خارجی و داخلی می داند. وی آزادی و برابری را همردیف می شمارد؛ و عقیده دارد یکی بدون دیگری، امکان پذیر نیست (همان: ۱۲۲).

در مجموع، مراحل پنج گانه‌ی اصلاحات دیوان سالاران و تکاپوی فکری روشنفکران عرف‌گرای تجددخواه، زمینه‌ی تحولات گسترده‌ی سیاسی - فرهنگی عصر ناصری و مظفری را فراهم آورد. لیکن تذبذب و سردرگمی شاهان قاجار در قبال تداوم اصلاحات و تجددگرایی، راه را بر هرگونه تحول تدریجی و گذار مسالمت آمیز از یک نظام خودکامه، ناکارآمد، به وضعیتی متفاوت از روند نامطلوب موجود را بست، و شد آنچه که در فرایند گذار از اصلاح طلبی به مشروطه خواهی ملت ایران آشکار گردید.

در پایان باید خاطر نشان نمود که همزمان با اقدامات دیوان سالاران اصلاح طلب و تکاپوی فکری روشنفکران تجددخواه، برخی از علمای دینی نوگرا و تجار ناراضی از حکومت قاجار نیز در راستای تحولات سیاسی - فرهنگی دوره‌ی ناصری و مظفری و سپس بروز انقلاب مشروطه نقش بسزایی داشته‌اند، اما از آنجایی که بررسی این موضوع خارج از اهداف مقاله‌ی حاضر است، از پرداختن به آن اجتناب می‌شود.

### نتیجه گیری

اصلاح طلبی و تجددخواهی (اقتباس فرهنگ، علوم و مظاهر مادی تمدن غرب)، یکی از دغدغه‌های اصلی روشنفکران تجدد خواه و دیوان سالاران اصلاح طلب عصر ناصری بود. با این تفاوت که روشنفکران، مقوله‌ی تجدد را هم از جنبه‌ی اخذ مظاهر و مؤسسات تمدن غرب و هم از جنبه‌ی آزادی خواهی، قانون مداری و تحقق دموکراسی تفسیر می‌کردند. در حالی که دیوان سالاران اصلاح طلب، درکی که از تجدد داشتند، محدود به جنبه‌های عینی و مادی تجدد بود. یعنی به چیزی بیش از نوسازی تشکیلات اداری - نظامی و اقتباس مؤسسات تمدنی غرب - به منظور تحکیم حاکمیت قاجار و ایجاد دیوان سالاری قدرتمند - قائل نبودند.

دستاورد مهم تجدد گرایی و اصلاح طلبی عصر قاجار به طور توأمان رواج اندیشه‌های آزادی خواهی و قانون مداری و تلاش در راستای اقتباس دستاوردهای مادی تمدن غرب بود. به عبارت دیگر، به موازات تمایلات اصلاح طلبانه‌ی دیوان سالاران قاجار (اصلاح از

بالا یا نوسازی اقتدارگرا)، در بیرون از حاکمیت نیز جنبش تجدد گرایی (سکولاریسم، ناسیونالیسم، آزادی خواهی و قانون مداری) در میان منورالفکران - که البته برخی از آنان جزو دیوان سالاران تجددخواه قاجار بودند - رواج یافت. سرانجام، سر در گمی و بلاتکلیفی شاهان قاجار در قبال تجدد، توقف و یا ناکافی بودن اصلاحات محافظه کارانه‌ی حکومت قاجار و تشدید بحران های سیاسی - اجتماعی موجود، فرایند انقلاب مشروطه را در پی داشت. مشروطه خواهان، سلطنت استبدادی قاجار را بزرگ‌ترین عامل عقب ماندگی ایران معرفی می کردند. به زعم آنان، برقراری نظام مشروطه راه سعادت و پیشرفت را به روی ایرانیان می گشود، بی آن که از پیامدهای مخاطره آمیز عینی آن آگاهی لازم را داشته باشند.

### کتابنامه

۱. آبادیان، حسین. ۱۳۷۶، **اندیشه‌ی دینی و جنبش ضد رژی در ایران**، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲. آبراهامیان، یرواند. ۱۳۸۲، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۳. آجودانی، ماشاءالله. ۱۳۸۳، **مشروطه‌ی ایرانی**، چ ۲، تهران، نشر اختران.
۴. آفاری، ژانت. ۱۳۷۹، **انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱م)**، ترجمه‌ی رضا رضائی، تهران، بیستون.
۵. آدمیت، فریدون. ۱۳۶۳، **اندیشه های طالبوف تبریزی**، تهران، دماوند.
۶. \_\_\_\_\_ . ۱۳۵۷، **فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**، تهران، پیام.

۷. \_\_\_\_\_ . ۱۳۵۱، **اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار**، تهران، خوارزمی.
۸. \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۹، **اندیشه های میرزا فتحعلی خان آخوند زاده**، تهران.
۹. \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۶، **اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی**، تهران، [بی جا].
۱۰. \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۰، **فکر آزادی**، تهران، سخن.
۱۱. \_\_\_\_\_ . ۱۳۵۵، **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، تهران، پیام.
۱۲. \_\_\_\_\_ . ۱۳۷۸، **امیر کبیر و ایران**، تهران، خوارزمی، چ ۸.
۱۳. اجلالی، فرزام. ۱۳۷۳، **بنیان حکومت قاجار**، تهران، نشر نی.
۱۴. اصیل، حجت الله. ۱۳۸۱، **رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله**، تهران، نشر نی.
۱۵. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. ۱۳۵۰، **روزنامه‌ی خاطرات**، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.
۱۶. \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۹، **صدر التواریخ**، به اهتمام محمد مشیری، تهران، وحید.
۱۷. امین الدوله، میرزا علی خان. ۱۳۷۰، **خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله**، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، امیر کبیر، چ ۳.
۱۸. بهنام، جمشید. ۱۳۷۵، **ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد**، تهران، فرزاد روز.
۱۹. حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۰، **تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق**، تهران، امیر کبیر.

۲۰. خورموجی، محمد جعفر. ۱۳۴۴، **حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، زوار.
۲۱. راوندی، مرتضی. ۱۳۸۲، **تاریخ اجتماعی ایران (حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز)**، تهران، روزبهان.
۲۲. ساسانی، خان ملک. [بی تا]، سیاستگران دوره ی قاجار، تهران، بابک.
۲۳. سپهر (لسان الملک)، محمد تقی. ۱۳۳۷، **ناسخ التواریخ**، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، ج ۱، تهران، امیر کبیر.
۲۴. سپهر، عبدالحسین. ۱۳۶۸، **مرآت الوقایع و یاداشتهای ملک المورخین**، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، زرین.
۲۵. شوشتری جزایری، عبداللطیف. ۱۲۹۴ هـ ق، **تحفه العالم**، حیدرآباد هندوستان.
۲۶. صفایی، ابراهیم. ۱۳۶۲، **رهبران مشروطه**، تهران، جاویدان.
۲۷. طالبوف، میرزا عبدالرحیم. ۱۳۴۷، **مسالك المحسنین**، تهران، جیبی.
۲۸. کدی، نیکی. ۱۳۸۱، **ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان (۱۳۰۴-۱۱۷۵ش)**، ترجمه ی مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس.
۲۹. کرزن، جرج، ن. ۱۳۴۹، **ایران و قضیه ایران**، ترجمه ی غ وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۲.
۳۰. کرونین، استفانی. ۱۳۸۷، **رضاشاه و شکل گیری ایران نوین**، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چ ۲.
۳۱. کسروی، احمد. ۱۳۶۹، **تاریخ مشروطه ی ایران**، تهران، امیر کبیر.

۳۲. کمالی طه، منوچهر. ۱۳۵۲، **اندیشه‌ی قانون خواهی در ایران سده‌ی ۱۹**، تهران، دانشگاه تهران.
۳۳. کهن، گوئل. ۱۳۶۲، **تاریخ سانسور در مطبوعات ایران**، تهران، آگاه، ج ۱-۲.
۳۴. لمبتون، آن.ک.س. ۱۳۷۵، **ایران عصر قاجار**، ترجمه‌ی سیمین فصیحی، تهران، جاودان خرد.
۳۵. مستشارالدوله، میرزا یوسف. ۱۳۶۳، **یک کلمه**، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران.
۳۶. میلانی، عباس. ۱۳۷۸، **تجدد و تجدد ستیزی در ایران**، تهران، نشر آینه.
۳۷. ناظم، حسین. ۱۳۸۰، **روس و انگلیس در ایران**، ترجمه‌ی فرامرز محمد پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۸. ناظم الاسلام کرمانی، محمد. ۱۳۶۲، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه.
۳۹. وحدت، فرزین. ۱۳۸۲، **رویارویی فکری ایران با مدرنیت**، ترجمه‌ی مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس.
۴۰. هدایت، رضاقلی. ۱۳۳۸، **روضه الصفاى ناصری**، ج ۱، تهران، خیام.